

تحلیل تفسیری مفهوم «صراط مستقیم» در سوره فاتحه با تمرکز بر تفسیر المیزان علامه طباطبائی رحمه الله علیه

مجتبی انصاری مقدم^۱

^۱ دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، پژوهشگر و مدرس دانشگاه (نویسنده مسئول)

چکیده

تفسیر قرآن یکی از مهمترین علوم مسلمانان از گذشته تاکنون بوده است؛ چراکه تمام احکام و قوانین نظام اسلامی مطابق با معارف قرآنی تنظیم می‌شود، بدین رو یکی از علوم مهم مسلمین به شمار می‌رود. پژوهش حاضر به بررسی تفسیری مفهوم و مصادیق صراط مستقیم در سوره مبارکه فاتحه می‌پردازد؛ این بررسی تفسیری با روشی توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر تفسیر المیزان علامه طباطبائی (ره) دانشمند بزرگ معاصر شیعی انجامیده می‌شود. محقق به تشریح دقیق صراط مستقیم پرداخته است. صراط مستقیم راهی است به سوی خدا، که هر راه دیگری که خلاق به سوی خدا دارند، شعبه‌های از آنست، و هر طریقی که آدمی را به سوی خدا رهنمایی می‌کند، بهره‌های از صراط مستقیم را دارا است. همچنین باید گفت که هدایت عبارتست از دلالت و نشان دادن هدف، به وسیله نشان دادن راه، و این خود یک نحو رساندن به هدف است، و کار خدا است، چیزی که هست خدای تعالی سنتش بر این جریان یافته که امور را از مجرای اسباب به جریان اندازد، و در مسئله هدایت هم وسیله‌های فراهم می‌کند، تا مطلوب و هدف برای هر که او بخواهد روشن گشته، و بندهاش در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد.

واژه‌های کلیدی: تحلیل تفسیری، صراط مستقیم، سوره فاتحه، تفسیر المیزان، علامه طباطبائی

مقدمه

قرآن کریم، آخرین و معتبرترین کتاب الهی و آسمانی می‌باشد که تمام احکام الهی که بشر تا روز قیامت به آنها نیاز دارد در آن موجود است. پس معارف این کتاب دقیق از اهمیت والایی برخوردار می‌باشد. از این رو مسلمانان از ابتدا علمی به نام تفسیر بنا نهاده‌اند تا معارف این کتاب الهی به درستی و بدون اشتباه استخراج گردد. اولین مؤسس این علم در اسلام، همان آورنده کتاب یعنی حضرت محمد (ص) بوده است و بعدها این علم توسط جانشینان بر حق ایشان یعنی ائمه اطهار (ع) گسترش پیدا کرد. تحقیق حاضر نوعی تحقیق تفسیری به شمار می‌رود که به تبیین یکی از آیات مهم قرآن کریم می‌پردازد. آیه مذکور، آیه هفتم سوره مبارکه فاتحه بوده که به بحث هدایت و صراط مستقیم اشاره دارد که جای تحقیق و پژوهش عمیق و گسترده دارد. از جهت سابقه و پیشینه تحقیقاتی پیرامون صراط مستقیم انجامیده است، از جمله؛ حوزه معنایی صراط مستقیم در بیان قرآن کریم (شهیدی، ۱۳۸۳ ش)، قرآن کریم و پژوهش های قرآنی: طلب هدایت به صراط مستقیم (آل رسول و صادقی قهرودی، ۱۳۹۱ ش)، نقش تربیتی صراط مستقیم در قرآن و حدیث (حاجی بابایی، ۱۳۹۴ ش). پژوهش حاضر به دنبال واکاوی تفسیری صراط مستقیم در تفسیر شریف المیزان علامه طباطبایی است.

۱. مفهوم «صراط مستقیم»

توضیح و تفسیر آیه مورد بحث محتاج به چند مقدمه است (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش ج ۱، صص ۴۵-۵۲):

مقدمه اول؛ بازگشت همه، به سوی خداست

اینکه خدای سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود راهی معرفی کرده، که از آن راه به سوی پروردگارشان سیر می‌کنند و در خصوص انسان فرموده: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ، هَٰذَا هِيَ سَبِيلُكَ، هَٰذَا هِيَ سَبِيلُكَ» (انشقاق/۶). نیز در باره عموم موجودات فرموده: «وَالْأَنفُسُ الْمَصِيرُ؛ بازگشت به سوی او است» (تغابن/۳). همچنین فرمود: «أَلَا إِلَىٰ اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ؛ آگاه باش که همه امور به سوی او برمیگردد» (شوری/۵۳). آیاتی دیگر که به وضوح دلالت دارند بر اینکه تمامی موجودات راهی برای خود دارند، و همه راه‌هاشان به سوی او منتهی می‌شود.

مقدمه دوم؛ راه به سوی خدا

اینکه از کلام خدای تعالی بر می‌آید که سبیل نامبرده یکی نیست، و همه سبیل‌ها و راه‌ها یک جور و دارای یک صفت نیستند، بلکه همه آنها از یک نظر به دو قسم تقسیم می‌شوند، و آن این آیه شریفه است که فرموده: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ ای بنی آدم! آیا با تو عهد نکردم که شیطان را نپرستی، که او تو را دشمنی آشکار است و اینکه مرا بپرستی که این است صراط مستقیم» (یس/۶۱). پس معلوم می‌شود در مقابل صراط مستقیم راه دیگری هست، هم چنان که این معنا از آیه: «فَإِنِّي قَرِيبٌ، أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ، فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي، وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ، مَنْ نَزِدْنَاهُ مِنْ نَزْدِ كُنْهٍ، وَدَعَايَ خَوَّانَةٍ خَوْفًا وَخَدَعًا، فَاسْتَجَابَ لَهُمْ، فَانْزَلْنَاهُ فِي جَهَنَّمَ» (بقره/۱۸۶) استفاده می‌شود، چون می‌فهماند بعضی غیر خدا را می‌خوانند، و غیر خدا را اجابت نموده، به غیر او ایمان می‌آورند. همچنین از آیه: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، مَرَّا بِخَوَائِدٍ تَأْتِيهِمْ مِنْ شَرْقٍ، فَاسْتَجَابُوا لَهُمْ، فَانْزَلْنَاهُ فِي جَهَنَّمَ» (احزاب/۴۶) استفاده می‌شود، که از عبادت من سرپیچی می‌کنند، بزودی با خواری و ذلت به جهنم در می‌آیند»

(مؤمن/۶۰) که می‌فهماند راه او نزدیک‌ترین راه است، و آن راه عبارتست از عبادت و دعای او، آن گاه در مقابل، راه غیر خدا را دور معرفی کرده، و فرمود: «أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ، أَنَا نَا را از نقطه‌های دور صدا می‌زنند» (فصلت/۴۴) که می‌رساند غایت و هدف نهایی کسانی که ایمان به خدا ندارند، و مسیر و سبیل ایمان را نمی‌پیمایند، غایتی است دور. تا اینجا روشن شد که راه به‌سوی خدا دو گونه است: الف. دور، ب. نزدیک. راه نزدیک راه مؤمنین، و راه دور راه غیر ایشان است، و هر دو راه هم به‌حکم آیه شش سوره انشقاق راه خداست.

مقدمه سوم؛ تقسیم دیگری برای راه به سوی خدا

اینکه علاوه بر تقسیم قبلی، که راه خدا را به دو قسم دور و نزدیک تقسیم می‌کرد، تقسیم دیگری است که یک راه را به‌سوی بلندی، و راهی دیگر را به‌سوی پستی منتهی میدانند، یک جا می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، كَسَانِي كِه آيَات مَا رَا تَكْذِيب كَرْدِه، وَ اَز پْذِيفْتَن اَن اسْتَكْبَار وَرْزِيدِن، دَرْبْهَای آسْمَان برویشان باز نمی‌شود» (اعراف/۴۰) معلوم می‌شود آنهایی که چنین نیستند، درب‌های آسمان برویشان باز می‌شود، چون اگر هیچ‌کس به‌سوی آسمان بالا نمی‌رفت، و درب‌های آسمان را نمی‌کوبید، برای درب معنایی نبود. و در جایی دیگر می‌فرماید: «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى، كَسِي كِه غَضَب مَن بَر اَو احاطه كِنْد، اَو به‌سوی پستی سقوط می‌کند» (طه/۸۱) چون کلمه (هوی) از مصدر (هوى) است، که معنای سقوط را می‌دهد. در جایی دیگر می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ كَسِي كِه اِيْمَان رَا با كُفْر عوض كِنْد، رَاه رَا گَم كَرْدِه» (بقره/۱۰۸) که می‌رساند دسته سومی هستند که نه راهشان به‌سوی بالا است، و نه به‌سوی سقوط، بلکه اصلاً راه را گم کرده دچار حیرت شده‌اند، آنها که راهشان به‌سوی بالا است، کسانی هستند که ایمان به آیات خدا دارند، و از عبادت او استکبار نمی‌کنند، و بعضی دیگر راهشان به‌سوی پستی منتهی می‌شود، و آنها کسانی هستند که با ایشان غضب شده، و بعضی دیگر اصلاً راه را از دست داده و گمراه شده‌اند، و آنان (ضالین) اند، و ای بسا که آیه مورد بحث باین سه طائفه اشاره کند، «الَّذِينَ انْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» طائفه اول، و «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» طائفه دوم، و «ضَالِّينَ» طائفه سوم باشند. پر واضح است که صراط مستقیم آن دو طریق دیگر، یعنی طریق «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ»، و طریق «ضَالِّينَ» نیست، پس قهراً همان طائفه اول، یعنی مؤمنین خواهد بود که از آیات خدا استکبار نمی‌ورزند.

مقدمه چهارم؛ سبیل مؤمنین نیز تقسیمات و درجاتی دارد

اینکه از آیه: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ، خِدَاوند كَسَانِي رَا كِه اِيْمَان آوَردِه‌اند بلند می‌کند، و كَسَانِي رَا كِه علم داده شده‌اند، به درجاتی بالا می‌برد» (مجادله/۱۱) بر می‌آید که همین طریق اول نیز تقسیم‌هایی دارد، و یک طریق نیست و کسی که با ایمان به‌خدا به‌راه اول یعنی سبیل مؤمنین افتاده، چنان نیست که دیگر ظرفیت تکاملش پر شده باشد، بلکه هنوز برای تکامل ظرفیت دارد، که اگر آن بقیه را هم بدست آورد آن وقت از اصحاب صراط مستقیم می‌شود.

ضلالت، شراکت و ظلم در خارج یک مصداق دارند: توضیح اینکه اولاً باید دانست که هر ضلالتی شرک است، هم چنان که عکسش نیز چنین است، یعنی هر شرکی ضلالت است، به‌شهادت آیه «وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ، و كَسِي كِه كُفْر رَا با اِيْمَان عوض كِنْد رَاه مِيَانِه رَا گَم كَرْدِه است» (بقره/۱۰۸) و آیه: «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَ اَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا، و شَيْطَان رَا نِپَرَسْتِيد، كِه دَشْمَن آشكار شما است، بلكه مرا بپَرَسْتِيد، كِه اَيْن است صِرَاط مُسْتَقِيم، در حالی كه اَو جمع كَشِيرِي از شما را گمراه كَرْدِه» (یس/۶۲) كه آیه اولی كُفْر را ضلالت، و دومی ضلالت را كُفْر و شرک میدانند، و قرآن شرک را ظلم، و ظلم را شرک میدانند، از شیطان حکایت می‌کند که بعد از همه اضلال‌هایش، و خیانت‌هایش، در قیامت می‌گوید: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، مَن به‌آنچه

شما می‌کردید، و مرا شریک جرم می‌ساختید، کفر می‌ورزم و بیزارم، برای اینکه ستمگران غذایی دردناک دارند» (ابراهیم/۲۲) و در این کلام خود شرک را ظلم دانسته، و در آیه: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ، وَهُمْ مُهْتَدُونَ، کسانی که ایمان آورده، و ایمان خود را آمیخته با ظلم نکردند ایشان امنیت دارند، و راه را یافته‌اند» (انعام/۸۲) ظلم را شرک و نقطه مقابل ایمان شمرده است، چون اهتداء و ایمنی از ضلالت و یا عذاب را که اثر ضلالت است مترتب برداشتن صفت ایمان و زایل گشتن صفت ظلم کرده است. کوتاه سخن آنکه ضلالت و شرک و ظلم در خارج یک مصداق دارند، و آنجا هم که گفته‌ایم: هر یک از این سه معرف دیگری است، و یا به‌وسیله دیگری معرفی می‌شود، منظورمان مصداق است، نه مفهوم چون پر واضح است که مفهوم ضلالت غیر ظلم و شرک، و از ظلم غیر از آن دوی دیگر، و از شرک هم باز غیر آن دو تای دیگر است. حال که این معنی را دانستی معلوم شد: که صراط مستقیم که صراط غیر گمراهان است، صراطی است که به‌هیچ وجه شرک و ظلم در آن راه ندارد، هم چنان که ضلالتی در آن راه نمی‌یابد، نه ضلالت در باطن، و قلب، از قبیل کفر و خاطرات ناشایست، که خدا از آن راضی نیست، و نه در ظاهر اعضاء و ارکان بدن، چون معصیت و یا قصور در اطاعت، که هیچ‌یک از اینها در آن صراط یافت نمی‌شود، و این همانا حق توحید علمی و عملی است، و توحید هم همین دو مرحله را دارد، دیگر شق سومی برایش نیست، و بفرموده قرآن، بعد از حق غیر از ضلالت چه می‌تواند باشد؟ آیه ۸۲ سوره انعام، که چند سطر قبل گذشت، نیز بر همین معنا منطبق است، که در آن امنیت در طریق را اثبات نموده، باهتداء تام و تمام وعده می‌دهد، البته اینکه گفتیم وعده می‌دهد، بر اساس آن نظریه ادبی است، که می‌گویند اسم فاعل حقیقت در آینده است، (دقت بفرمائید) این یک صفت بود از صفات صراط مستقیم.

مقدمه پنجم؛ قدر و منزلت اصحاب صراط مستقیم

اینکه اصحاب صراط مستقیم در صورت عبودیت خدا، دارای ثبات قدم به‌تمام معنا هستند، هم در فعل، و هم در قول، هم در ظاهر، و هم در باطن، و ممکن نیست که نام بردگان بر غیر این صفت دیده شوند، و در همه احوال خدا و رسول را اطاعت می‌کنند، چنانچه نخست در باره آنها فرمود: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا، کسی که خدا و رسول را اطاعت کند، چنین کسانی با آنان هستند که خدا بر ایشان انعام کرده، از انبیاء، و صدیقین، و شهدا، و صالحان، که اینان نیکو رفقای هستند» (نساء/۶۹) و سپس این ایمان و اطاعت را چنین توصیف کرده: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ، وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا، وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ: أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ، مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ، وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ، وَ أَشَدَّ تَثْبِيتًا، نه به پروردگارت سوگند، ایمان واقعی نمی‌آورند، مگر وقتی که تو را حاکم بر خود بدانند، و در اختلافاتی که میانه خودشان رخ می‌دهد به‌هر چه تو حکم کنی راضی باشند، و احساس ناراحتی نکنند، و صرفاً تسلیم بوده باشند، به‌حدی که اگر ما واجب کنیم که خود را بکشید، یا از شهر و دیارتان بیرون شوید، بیرون شوند، ولی جز عده کمی از ایشان این‌طور نیستند، و حال آنکه اگر این‌طور باشند، و به اندرزا عمل کنند، برای خودشان بهتر، و در استواریشان مؤثرتر است» (نساء/۶۶).

تازه مؤمنینی را که چنین ثبات قدمی دارند، پائین‌تر از اصحاب صراط مستقیم دانسته، وصف آنان را با آن همه فضیلت که برایشان قائل شد، ما دون صف اصحاب صراط مستقیم دانسته، چون در آیه ۶۸ سوره نساء فرموده: این مؤمنین با کسانی محشور و رفیقند که خدا بر آنان انعام کرده، یعنی اصحاب صراط مستقیم، و نفرموده: از ایشانند، و نیز فرموده: با آنان رفیقند، و نفرموده یکی از ایشانند، پس معلوم می‌شود اصحاب صراط مستقیم، یعنی «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» مقامی عالی‌تر از مؤمنین دارند.

نظیر آیه ۶۹ سوره نساء، در اینکه مؤمنین را در زمره اصحاب صراط مستقیم ندانسته، بلکه پائین تر از ایشان می‌شمارد، آیه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ» (حدید/۱۹) می‌باشد، چون در این آیه مؤمنین را ملحق به صدیقین و شهداء کرده، و با اینکه جزو آنان نیستند، به‌عنوان پاداش، اجر و نور آنان را بایشان داده، و فرموده: و کسانی که به خدا و رسولان وی ایمان آورده‌اند، در حقیقت آنها هم نزد پروردگارشان صدیق و شهید محسوب می‌شوند، و نور و اجر ایشان را دارند. پس معلوم می‌شود اصحاب صراط مستقیم، قدر و منزلت و درجه بلندتری از درجه مؤمنین خالص دارند، حتی مؤمنینی که دل‌ها و اعمالشان از ضلالت و شرک و ظلم بکلی خالص است.

پس تدبر و دقت در این آیات برای آدمی یقین می‌آورد: به اینکه مؤمنین با اینکه چنین فضائی را دارا هستند، مع ذلک در فضیلت کامل نیستند، و هنوز ظرفیت آن را دارند که خود را به «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَرَسَانَد»، و با پر کردن بقیه ظرفیت خود، همنشین با آنان شوند، و به‌درجه آنان برسند، و بعید نیست که این بقیه، نوعی علم و ایمان خاصی به‌خدا باشد، چون در آیه «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» خداوند آنها را که از شما ایمان آورده‌اند، و آنان که علم به ایشان داده شده، به‌درجاتی بالا می‌برد» (مجادله/۱۱) دارندگان علم را از مؤمنین بالاتر دانسته، معلوم می‌شود: برتری «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» از مؤمنین، بداشتن همان علمی است که خدا به آنان داده، نه علمی که خود از مسیر عادی کسب کنند، پس اصحاب صراط مستقیم که «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» به‌خاطر داشتن نعمتی که خدا بایشان داده، (یعنی نعمت علمی مخصوص)، قدر و منزلت بالاتری دارند، و حتی از دارندگان نعمت ایمان کامل نیز بالاتراند، این هم یک صفت و امتیاز در اصحاب صراط مستقیم.

مقدمه ششم: موارد استعمال صراط و سبیل در قرآن و فرق آن دو

اینکه خدای تعالی در کلام مجیدش مکرر نام صراط و سبیل را برده، و آنها را صراط و سبیل‌های خود خوانده، با این تفاوت که به‌جز یک صراط مستقیم به‌خود نسبت نداده، ولی سبیل‌های چندی را به‌خود نسبت داده، پس معلوم می‌شود: میان خدا و بندگان چند سبیل و یک صراط مستقیم بر قرار است، مثلاً در باره سبیل فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، و کسانی که در راه ما جهاد کنند، ما به‌سوی سبیل‌های خود هدایتشان می‌کنیم» (عنکبوت/۶۹) ولی هر جا صحبت از صراط مستقیم به میان آمده، آن را یکی دانسته است، از طرف دیگر جز در آیه مورد بحث که صراط مستقیم را به بعضی از بندگان نسبت داده، در هیچ مورد صراط مستقیم را به‌کسی از خلائق نسبت نداده، به‌خلاف سبیل، که آن را در چند جا به‌چند طائفه از خلقت نسبت داده، یک جا آن را به‌رسول خدا (ص) نسبت داده، و فرموده: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي، أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ، بگو این سبیل من است، که مردم را با بصیرت به‌سوی خدا دعوت کنم» (یوسف/۱۰۸) جای دیگر آن را به توبه‌کاران نسبت داده، و فرموده: «سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَيَّ، راه آن کس که به‌درگاه من رجوع کند» (لقمان/۱۵) و در سوره نساء آیه ۱۱۵ آن را به مومنین نسبت داده، و فرموده: «سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» از اینجا معلوم می‌شود که سبیل غیر از صراط مستقیم است، چون سبیل متعدد است، و باختلاف احوال رهروان راه عبادت مختلف می‌شود، به‌خلاف صراط مستقیم، که یکی است، که در مثل بزرگراهی است که همه راه‌های فرعی بدان منتهی می‌شود، هم چنان که آیه: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، سُبُلَ السَّلَامِ، وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» از ناحیه خدا به‌سوی شما نوری و کتابی روشن آمد، که خدا به‌وسیله آن هر کس که در پی خوشنودی او باشد به سبیل‌های سلامت راهنمایی نموده و باذن خود از ظلمت‌ها به‌سوی نور بیرون می‌کند، و به‌سوی صراط مستقیم‌شان هدایت می‌فرماید» (مائده/۱۶) به‌آن اشاره دارد، چون سبیل را متعدد و بسیار قلمداد نموده، صراط را واحد دانسته است، حال یا این است که صراط مستقیم همه آن سبیل‌ها است، و یا این است که آن سبیل‌ها همان‌طور که گفتیم راه‌های فرعی است، که بعد از اتصال‌شان به‌یکدیگر به‌صورت صراط مستقیم و شاه راه در

می آیند.

مقدمه هفتم؛ صراط مستقیم، واحد است

اینکه از آیه شریفه: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، مگر توأم با شرک» (یوسف/۱۰۶) برمی آید که یک مرحله از شرک (که همان ضلالت باشد)، با ایمان (که عبارت است از یکی از سبیل ها) جمع می شود، و این خود فرق دیگری میان سبیل و صراط است، که سبیل با شرک جمع می شود، ولی صراط مستقیم با ضلالت و شرک جمع نمی شود، هم چنان که در آیات مورد بحث هم در معرفی صراط مستقیم فرمود: «وَلَا الضَّالِّينَ». دقت در آیات نامبرده در بالا بدست می دهد: که هر یک از سبیل ها با مقداری نقص، و یا حد اقل با امتیازی جمع می شود، به خلاف صراط مستقیم، که نه نقص در آن راه دارد و نه صراط مستقیم زید از صراط مستقیم عمرو امتیاز دارد، بلکه هر دو صراط مستقیم است، به خلاف سبیل ها، که هر یک مصداقی از صراط مستقیم است، و لکن با امتیازی که بواسطه آن از سبیل های دیگر ممتاز می شود، و غیر او می گردد، اما صراط مستقیمی که در ضمن این است، عین صراط مستقیمی است که در ضمن سبیل دیگر است، و خلاصه صراط مستقیم با هر یک از سبیل ها متحد است.

مثل صراط مستقیم نسبت به سبیل های خدا مثل روح است نسبت به بدن: هم چنان که از بعضی آیات نامبرده و غیر نامبرده از قبیل آیه: «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس/۶۱) و آیه: «قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا، بگو به درستی پروردگار من، مرا به سوی صراط مستقیم که دینی است قیم، و ملت حنیف ابراهیم، هدایت فرموده» (انعام/۱۶۱) نیز این معنا استفاده می شود. چون هم عبادت را صراط مستقیم خوانده، و هم دین را، با اینکه این دو عنوان بین همه سبیل ها مشترک هستند، پس می توان گفت مثل صراط مستقیم نسبت به سبیل های خدا، مثل روح است نسبت به بدن، همان طور که بدن یک انسان در زندگیش اطوار مختلفی دارد، و در هر یک از آن احوال و اطوار غیر آن انسان در طور دیگر است، مثلاً انسان در حال جنین غیر همان انسان در حال طفولیت، و بلوغ، و جوانی، و کهنوت و سالخوردگی، و فرتوتی است، ولی در عین حال روح او همان روح است، و در همه آن اطوار یکی است، و با بدن او همه جا متحد است. نیز بدن او ممکن است باحوالی مبتلا شود، که بر خلاف میل او باشد و روح او صرفنظر از بدنش آن احوال را نخواهد، و اقتضای آن را نداشته باشد، به خلاف روح که هیچوقت معرض این اطوار قرار نمی گیرد، چون او مفطور بفطرت خدا است، که به حکم «لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ» (روم/۳۰) فطریاتش دگرگون نمی شود، و با اینکه روح و بدن از این دو جهت با هم فرق دارند، در عین حال روح آن انسان نامبرده همان بدن او است، و انسانی که فرض کردیم مجموع روح و بدن است.

همچنین سبیل به سوی خدا به همان صراط مستقیم است، جز اینکه هر یک از سبیل ها مثلاً سبیل مؤمنین، و سبیل منیبین، و سبیل پیروی کنندگان رسول خدا(ص) و هر سبیل دیگر، گاه می شود که یا از داخل و یا خارج دچار آفتی می گردد، ولی صراط مستقیم همان طور که گفتیم هرگز دچار این دو آفت نمی شود، چه، ملاحظه فرمودید: که ایمان که یکی از سبیل ها است، گاهی با شرک هم جمع می شود هم چنان که گاهی با ضلالت جمع می شود، اما هیچ یک از شرک و ضلالت با صراط مستقیم جمع نمی گردد، پس معلوم شد که برای سبیل مرتبه های بسیاری است، بعضی از آنها خالص، و بعضی دیگر آمیخته با شرک و ضلالت است، بعضی راهی کوتاه تر، و بعضی دیگر دورتر است، اما هر چه هست به سوی صراط مستقیم می رود و به معنایی دیگر همان صراط مستقیم است، که بیانش گذشت. خدای سبحان همین معنا یعنی اختلاف سبیل و راهایی را که به سوی او منتهی می شود و اینکه همه آن سبیل ها از صراط مستقیم و مصداق آن اند، در یک مثلی که برای حق و باطل زده بیان کرده، و فرموده: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا، فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا، وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ، أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ»

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ، فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً، وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ، خدا آبی از آسمان می‌فرستد سیل‌گیرها هر یک به‌قدر ظرفیت خود جاری شدند، پس سیل کفی بلند با خود آورد از آنچه هم که شما در آتش بر آن می‌دمید تا زیوری یا اثاثی بسازید نیز کفی مانند کف سیل هست خدا این چنین حق و باطل را مثل می‌زند که کف بی فائده بعد از خشک شدن از بین می‌رود و اما آنچه به‌حال مردم نافع است در زمین باقی می‌ماند خدا مثلها را این چنین می‌زند» (رعد/۱۷). به‌طوری که ملاحظه می‌فرمائید در این مثل ظرفیت دل‌ها و فهم‌ها را در گرفتن معارف و کمالات، مختلف دانسته است، در عین اینکه آن معارف همه و همه مانند باران متکی و منتهی به یک رزقی است آسمانی، در آن مثل یک آب بود، ولی باشکال مختلف از نظر کمی و زیادی سیل در آمد، در معارف نیز یک چیز است، عنایتی است آسمانی، اما در هر دلی به‌شکلی و اندازه‌های خاص در می‌آید، که تمامی این بحث در ذیل خود آیه سوره رعد انشاء الله خواهد آمد، و بالآخره این نیز یکی از تفاوت‌های صراط مستقیم با سبل است، و یا بگو: یکی از خصوصیات آنست.

نتیجه بحث

حال که این هفت مقدمه روشن گردید، معلوم شد که صراط مستقیم راهی است به‌سوی خدا، که هر راه دیگری که خلاق به‌سوی خدا دارند، شعبه‌های از آنست، و هر طریقی که آدمی را به‌سوی خدا رهنمایی می‌کند، بهره‌های از صراط مستقیم را دارا است، به‌این معنا که هر راهی و طریقه‌های که فرض شود، به‌آن مقدار آدمی را به‌سوی خدا و حق رهنمایی می‌کند، که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه به‌مقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر به‌سوی خدا می‌کشانند، و اگر بیشتر داشته باشد، بیشتر می‌کشاند، و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را به‌سوی خدا هدایت می‌کند، و می‌رساند، و به‌همین جهت خدای تعالی نام آن را صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط به‌معنای راه روشن است، زیرا از ماده «ص ر ط» گرفته شده، که به‌معنای بلعیدن است، و راه روشن کانه رهرو خود را بلعیده، و در مجرای گلولی خویش فرو برده، که دیگر نمی‌تواند این سو و آن سو منحرف شود، و نیز نمی‌گذارد که از شکمش بیرون شود.

کلمه (مستقیم) هم به‌معنای هر چیزی است که بخواهد روی پای خود بایستد، و بتواند بدون اینکه بچیزی تکیه کند بر کنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد، مانند انسان ایستاده‌ای که بر امور خود مسلط است، در نتیجه برگشت معنای مستقیم بچیزی است که وضعیتش تغییر و تخلف پذیر نباشد، حال که معنای صراط آن شد، و معنای مستقیم این، پس صراط مستقیم عبارت می‌شود از صراطی که در هدایت مردم و رساندنشان به‌سوی غایت و مقصدشان، تخلف نکند، و صد در صد این اثر خود را به‌بخشد، هم چنان که خدای تعالی در آیه شریفه: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ، فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، و اما آنهايي که به خدا ایمان آورده و از او خواستند تا حفظشان کند، بزودی خدایشان داخل رحمت خاصی از رحمت‌های خود نموده، و به‌سوی خویش هدایت می‌کند، هدایتی که همان صراط مستقیم است» (نساء/۱۷۴) آن راهی را که هرگز در هدایت رهرو خود تخلف ننموده، و دائماً بر حال خود باقی است، صراط مستقیم نامیده.

و نیز در آیه: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا، كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ، كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ، وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا، کسی که خدایش بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای اسلام گشاده می‌سازد، و کسی که خدایش بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ و بی حوصله می‌سازد، به‌طوری که گویی باسماں بالا می‌رود، آری این چنین خداوند پلیدی را بر آنان که ایمان ندارند مسلط می‌سازد، و این راه مستقیم پروردگار تو است» (انعام/۱۲۵) طریقه مستقیم خود را غیر مختلف و غیر قابل تخلف معرفی کرده، و نیز در آیه: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَى مُسْتَقِيمٍ، إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ، فرمود این صراط مستقیم من است، و من

خود را بدان ملزم کرده‌ام، به درستی بندگان من کسانید، که تو نمی‌توانی بر آنان تسلط یابی، مگر آن گمراهی که خودش باختیار خود پیروی تو را بپذیرد» (حجر/۴۲) سنت و طریقه مستقیم خود را دائمی، و غیر قابل تغییر معرفی فرموده، و در حقیقت می‌خواهد بفرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا، برای سنت خدا نه تبدیلی خواهی یافت، و نه دگرگونی» (فاطر/۴۳).

۲. نکاتی تکمیلی در باب صراط مستقیم

پس از آنچه که ما در باره صراط مستقیم گفتیم پنج نکته بدست آمد (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، صص ۵۴-۶۰):

نکته اول؛ طرق مختلف، برای رسیدن به خدا

اینکه طریقی که به‌سوی خدای تعالی منتهی می‌شود از نظر کمال، و نقص، و نایابی و رواجی، و دوری و نزدیکی‌اش از منبع حقیقت، و از صراط مستقیم، مختلف است، مانند طریقه اسلام و ایمان، و عبادت، و اخلاص، و اخبات. هم چنان که در مقابل این نامبرده‌ها، کفر، شرک، جحود، طغیان و معصیت، نیز از مراتب مختلفی از گمراهی را دارا هستند، هم چنان که قرآن کریم در باره هر دو صنف فرموده: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا، وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، برای هر دسته‌ای درجاتی است از آنچه می‌کنند، تا خدا سزای عملشان را به‌کمال و تمام بدهد، و ایشان ستم نمی‌شوند» (احقاف/۱۹). و این معنا نظیر معارف الهیه است، که عقول در تلقی و درک آن مختلف است، چون استعدادها مختلف، و بالوان قابلیت‌ها متلون است، هم چنان که آیه شریفه (رعد/۱۷) نیز به‌این اختلاف گواهی می‌داد.

نکته دوم؛ اصحاب صراط مستقیم

اینکه همان‌طور که صراط مستقیم مهیمن و ما فوق همه سبیل‌ها است، همچنین اصحاب صراط مستقیم که خدا آنان را در آن صراط جای داده، مهیمن و ما فوق سایر مردمند، چون خدای تعالی امور آنان را خودش به‌عهده گرفته، و امور مردم را به‌عهده آنان نهاده، و امر هدایت ایشان را به‌آنان واگذار نموده، و فرموده: «وَ حَسَنَ أَوْلَیْكَ رَفِیقًا، اینان بهترین رفیقند» (نساء/۱۶۹) و نیز فرموده: «إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ یَقِیْمُونَ الصَّلَاةَ، وَ یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَ هُمْ رَاكِعُونَ، تنها ولی و سرپرست شما خدا است، و رسول او، و آنان که ایمان آورده‌اند، یعنی آنان که نماز می‌گذارند، و در حال رکوع صدقه می‌دهند» (مائده/۵۵) که به‌حکم آیه اول صراط مستقیم و یا بگو(صراط الذین انعم الله علیهم)، را صراط انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین دانسته، به‌حکم آیه دوم با در نظر گرفتن روایات متواتره صراط، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع شمرده است، و آن جناب را اولین فاتح این صراط دانسته، که انشاء الله بحث مفصل آن در آیه بعدی خواهد آمد.

نکته سوم؛ معنی هدایت در «اهدنا الصراط المستقیم»

اینکه وقتی می‌گوئیم: ما را به‌سوی صراط مستقیم هدایت فرما، هدایت به‌سوی صراط مستقیم وقتی معنایش مشخص می‌شود، که معنای صراط مستقیم معین گردد، لذا ما نخست به بحث لغوی آن پرداخته، می‌گوئیم در صحاح گفته هدایت به‌معنای دلالت است (الصحاح للجوهری، ج ۶، صص ۲۵-۳۳)، سایر علمای اهل لغت به وی اشکال کرده‌اند، که این کلمه همه جا به‌معنای دلالت نیست، بلکه وقتی به‌معنای دلالت است، که مفعول دومش را به‌وسیله کلمه «الی» بگیرد، و اما در جایی که خودش و بدون کلمه نامبرده هر دو مفعول خود را گرفته باشد، نظیر آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ»، که هم ضمیر «نا» و هم «صراط» را مفعول گرفته، به‌معنای ایصال و رساندن مطلوب است، مثل کسی که در مقابل شخصی که می‌پرسد منزل زید کجا است؟ دست او را گرفته بدون دادن آدرس، و دلالت زبانی، او را به‌در خانه زید برساند. و استدلال کرده‌اند بامثال آیه: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ»

أَحْبَبْتُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، تو هر کس را که دوست بداری هدایت نمی‌کنی، و لکن خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌کند» (قصص/۵۶) که چون کلمه هدایت در آن هر دو مفعول را بدون حرف «الی» گرفته، به معنای رساندن به مطلوبست، نه راهنمایی، چون دلالت و راهنمایی چیزی نیست که از پیغمبر (ص) نفی شود، زیرا او همواره دلالت میکرد، پس معنا ندارد آیه نامبرده بفرماید: تو هر کس را بخواهی دلالت نمی‌کنی، به خلاف اینکه کلمه نامبرده به معنای رساندن به هدف باشد، که در اینصورت صحیح است بفرماید تو نمی‌توانی هر که را بخواهی به هدف برسانی. و در آیه: «وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (نساء/۶۸) که راجع به هدایت خدا یعنی رساندن به مطلوب و هدف است، آن را بدون حرف «الی» متعدی به دو مفعول کرده است، به خلاف آیه: «وَأَنْتَ كَلَّمْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شوری/۵۲) که راجع به هدایت رسول خدا (ص) است، کلمه هدایت را با حرف «الی» متعدی به دو مفعول کرده است. پس معلوم می‌شود هدایت هر جا که به معنای رساندن به مطلوب و هدف باشد به خودی خود به هر دو مفعول متعدی می‌شود، و هر جا که به معنای نشان دادن راه و دلالت بدان باشد، با حرف (الی) به دو مفعول متعدی می‌شود.

این اشکالی بود که به صاحب صحاح کردند، و لکن اشکالشان وارد نیست، چون در آیه - ۳۵ قصص که هدایت را از رسول خدا (ص) نفی میکرد، نفی در آن مربوط به حقیقت هدایت است، که قائم بذات خدای تعالی است، می‌خواهد بفرماید مالک حقیقی، خدای تعالی است، نه اینکه تو اصلاً دخالتی در آن نداری، و عبارتی ساده‌تر، آیه نامبرده در مقام نفی کمال است، نه نفی حقیقت، علاوه بر اینکه خود قرآن کریم آن آیه را در صورتی که معنایش آن باشد که اشکال کنندگان پنداشت‌هاند، نقض نموده، از مؤمن آل فرعون حکایت می‌کند که گفت: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، ای مردم مرا پیروی کنید، تا شما را برشاد برسانم» (غافر/۳۸).

پس حق مطلب این است که معنای هدایت در آنجا که با حرف (الی) مفعول دوم را بگیرد، و آنجا که به خودی خود بگیرد، متفاوت نمی‌شود، و به‌طور کلی این کلمه چه به معنای دلالت باشد، و چه به معنای رساندن به هدف، در گرفتن مفعول دوم محتاج به حرف (الی) هست، چیزی که هست اگر می‌بینیم گاهی بدون این حرف مفعول دوم را گرفته، احتمال می‌دهیم از باب عبارت متداول (دخلت الدار) باشد، که در واقع (دخلت فی الدار؛ داخل در خانه شدم) می‌باشد.

کوتاه سخن آنکه: هدایت عبارتست از دلالت و نشان دادن هدف، به وسیله نشان دادن راه، و این خود یک نحو رساندن به هدف است، و کار خدا است، چیزی که هست خدای تعالی سنتش بر این جریان یافته که امور را از مجرای اسباب به جریان اندازد، و در مسئله هدایت هم وسیله‌های فراهم می‌کند، تا مطلوب و هدف برای هر که او بخواهد روشن گشته، و بندها در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد. این معنا را خدای سبحان بیان نموده، فرموده: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، خداوند هر که را بخواهد هدایت کند، سینه او را برای اسلام پذیرا نموده، و ظرفیت می‌دهد» (انعام/۱۲۵)، و نیز فرموده: «ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ، سپس پوست بدن و دل‌هایشان به سوی یاد خدا نرم می‌شود و میل می‌کند، این هدایت خدا است، که هر که را بخواهد از آن موهبت برخوردار می‌سازد» (زمر/۲۳).

اگر در آیه اخیر، لینت و نرم شدن با حرف الی متعدی شده، از این جهت بوده که کلمه نامبرده به معنای میل، اطمینان، و امثال آن را متضمن است، و اینگونه کلمات همیشه با حرف الی متعدی می‌شوند، و در حقیقت لینت نامبرده عبارتست از صفتی که خدا در قلب بندها پدید می‌آورد، که به خاطر آن صفت و حالت یاد خدا را می‌پذیرد، و بدان میل نموده، اطمینان و آرامش می‌یابد، و همان‌طور که سبیل‌ها مختلفند، هدایت نیز باختلاف آنها مختلف می‌شود، چون هدایت به سوی آن سبیل‌ها است، پس برای هر سبیلی هدایتی است، قبل از آن، و مختص بان.

آیه شریفه: «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، و کسانی که در ما جهاد می کنند، ما ایشان را حتما به راه های خود هدایت می کنیم، و به درستی خدا با نیکوکاران است» (عنکبوت/۶۹) نیز باین اختلاف اشاره می کند چون فرق است بین اینکه بنده خدا در راه خدا جهاد کند، و بین اینکه در خدا جهاد کند، در اولی شخص مجاهد سلامت سبیل، و از میان برداشتن موانع آن را می خواهد، به خلاف مجاهد در دومی، که او خود خدا را می خواهد، و رضای او را میطلبد، و خدا هم هدایت به سوی سبیل را برایش ادامه می دهد، البته سبیلی که او لیاقت و استعدادش را داشته باشد، و همچنین از آن سبیل به سبیلی دیگر، تا آنجا که وی را مختص بذات خود جلت عظمته کند.

نکته چهارم؛ آیا طلب هدایت توسط نماز گزار تحصیل حاصل نیست؟

صراط مستقیم از آنجایی که امری است که در تمامی سبیل های مختلف محفوظ می باشد، لذا صحیح است که یک انسان هدایت شده، باز هم به سوی آن هدایت شود، خدای تعالی او را از صراط به سوی صراط هدایت کند، به این معنا که سبیلی که قبلا به سوی آن هدایتش کرده بوده، با هدایت بیشتری تکمیل نموده به سبیلی که ما فوق سبیل قبلی است هدایت فرماید، پس اگر می بینیم که در آیات مورد بحث که حکایت زبان حال بندگان هدایت شده خدا است، از زبان ایشان حکایت می کند، که همه روزه می گویند: «ما را به سوی صراط مستقیم هدایت فرما»، نباید تعجب کنیم، و یا اشکال کنیم که چنین افرادی هدایت شده اند، دیگر چه معنا دارد از خدا طلب هدایت کنند؟ و این در حقیقت تحصیل حاصل است، و تحصیل حاصل محال است، و چیزی که محال است، سؤال بدان تعلق نمی گیرد، و درخواست کردنی نیست. زیرا جوابش از مطلب بالا معلوم شد، چون گفتیم صراط در ضمن همه سبیل ها هست و گفتیم سبیل ها بسیار، و دارای مراتبی بسیارند، چون چنین است بنده خدا از خدا می خواهد: که او را از صراطی (یعنی سبیلی) به صراطی دیگر که ما فوق آنست هدایت کند، و نیز از آن به مافوق دیگر. نیز نباید اشکال کنیم به اینکه اصلا درخواست هدایت به سوی صراط مستقیم، از مسلمانی که دینش کامل ترین ادیان، و صراطش مستقیم ترین صراطها است، صحیح نیست، و معنای بدی می دهد، چون می رساند که وی خود را در صراط مستقیم ندانسته، و درخواست دینی کامل تر می کند.

چون هر چند که دین و شریعت اسلام کامل ترین ادیان سابق است، ولی کامل تر بودن شریعت مطلبی است، و کامل تر بودن یک متشرع از متشرعی دیگر مطلبی است دیگر، درخواست یک مسلمان و دارنده کامل ترین ادیان، هدایت به سوی صراط مستقیم را، معنایش آن نیست که شما فهمیدید بلکه معنایش این است که خدایا مرا به مسلمان تر از خودم برسان، و خلاصه ایمان و عمل به احکام اسلام را کامل تر از این ایمان که فعلا دارم بگردان، و مرا به مرتبه بالاتری از ایمان و عمل صالح برسان.

یک مثل ساده مطلب را روشن می سازد، و آن این است که هر چند که دین اسلام از دین نوح و موسی و عیسی ع کامل تر است، ولی آیا یک فرد مسلمان معمولی، از نظر کمالات معنوی، به پایه نوح و موسی و عیسی ع می رسد؟ قطعاً می دانیم که نمی رسد، و این نیست، مگر به خاطر اینکه حکم شرایع و عمل به آنها غیر حکم ولایتی است که از تمکن در آن شرایع و تخلق به آن اخلاق حاصل می شود، آری دارنده مقام توحید کامل و خالص، هر چند از اهل شریعت های گذشته باشد، کامل تر و برتر است از کسی که به آن مرتبه از توحید و اخلاص نرسیده، و حیات معرفت در روح و جاننش جایگزین نگشته، و نور هدایت الهیه در قلبش راه نیافته است، هر چند که او از اهل شریعت محمدیه (ص)، یعنی کامل ترین و وسیع ترین شریعت ها باشد، پس صحیح است چنین فردی از خدا در خواست هدایت به صراط مستقیم، یعنی به راهی که کمترین از شرایع گذشته داشتند، بنماید، هر چند که شریعت خود او کامل تر از شریعت آنان است.

پاسخ عجیب برخی مفسرین و اشکال وارد بر آنان: در اینجا به پاسخ عجیبی بر میخوریم، که بعضی از مفسرین محقق و

دانشمند از اشکال بالا داده‌اند، پاسخی که مقام دانش وی با آن هیچ سازگاری ندارد، وی گفته: به‌طور کلی دین خدا در همه ادوار بشریت یکی بوده، و آنهم اسلام است، و معارف اصولی آن که توحید و نبوت و معاد باشد، و پاره‌های فروعی که متفرع بر آن اصول است، باز در همه شرایع یکی بوده، تنها مزیتی که شریعت محمدیه (ص) بر شرایع سابق خود دارد، این است که احکام فرعی آن وسیع‌تر، و شامل شئون بیشتری از زندگی انسانها است، پس در اسلام بر حفظ مصالح بندگان عنایت بیشتری شده، و از سوی دیگر در این دین، برای اثبات معارفش بیک طریق از طرق استدلال اکتفاء نشده، بلکه به همه انحاء استدلال، از قبیل حکمت، و موعظه حسنه، و جدال احسن، تمسک شده است، پس هم وظائف یک مسلمان امروز سنگین‌تر از یک مسلمان عهد مسیح ع است، و هم معارف دینش بیشتر و وسیع‌تر است و در نتیجه در برابر هر یک از تکالیفش، و هر یک از معارفش، یک نقطه انحراف دارد، و قهراً به هدایت بیشتری نیازمند است، از این رو از خدا درخواست می‌کند، که در سر دو راهی‌های بسیاری که دارد، به راه مستقیمش هدایت کند.

هر چند که دین خدا یکی، و معارف کلی و اصولی در همه آنها یکسان است، و لکن از آنجایی که گذشتگان از بشریت قبل از ما، راه خدا را پیمودند، و در این راه بر ما سبقت داشتند، لذا خدای تعالی بما دستور داده تا در کار آنان نظر کنیم، و ببینیم چگونه در سر دو راهی‌های خود، خود را حفظ کردند، و از خدای خود استمداد نمودند، ما نیز عبرت بگیریم، و از خدای خود استمداد کنیم. اشکالی که باین پاسخ وارد است، این است که: اساس، آن اصولی است که مفسرین سابق در مسلک تفسیر زیر بنای کار خود کرده بودند، اصولی که مخالف با قواعد و اصول صحیح تفسیر است، و یکی از آن اصول ناصحیح این است: می‌پنداشتند حقیقت و واقعیت معارف اصولی دین یکی است، مثلاً واقعیت ایمان به‌خدا، در نوح ع، و در یک فرد از امت او یکی است، و نیز ترس از خدا در آن دو یک حقیقت است، و شدت و ضعفی در کار نیست، سخاوت، شجاعت، علم، تقوی، صبر، حلم، و سایر کمالات معنوی در پیامبر اسلام و یک فرد عادی از امتش یک چیز است و چنان نیست، که در رسول خدا(ص) مرتبه عالی‌تر آنها، و در آن فرد مرتبه دانی آنها باشد، و تنها تفاوتی که یک پیغمبر با یک فرد امتش، و یا با یک پیغمبر دیگر دارد، این است که خدا او را بزرگتر اعتبار کرده، و رعیتش را کوچکتر شمرده، بدون اینکه این جعل و قرارداد خدا متکی بر تکوین و واقعیت خارجی باشد، عیناً نظیر جعلی که در میان خود ما مردم است، یکی را پادشاه، و بقیه را رعیت او اعتبار می‌کنیم، بدون اینکه از حیث وجود انسانی تفاوتی با یک‌دیگر داشته باشند.

این اصل، منشا و ریشه‌های دیگر دارد، که خود زائیده آنست، و آن این است که برای ماده، اصالت قائل بودند، و از آنچه ما وراء ماده است، یا به‌کلی نفی اصالت نموده، یا در باره اصالت آن توقف می‌کردند، تنها از ما وراء ماده، خدا را، آنهم به‌خاطر دلیل، استثناء میکردند. عامل این انحراف فکری یکی از دو چیز بود، یا به‌خاطر اعتمادی که به‌علوم مادی داشتند، می‌پنداشتند که حس برای ما کافی است، و احتیاجی بماءوراء محسوسات نداریم، و یا (العیاذ بالله) قرآن را لایق آن نمی‌دانستند که پیرامون آیاتش تدبر و مو شکافی کنند، و می‌گفتند فهم عامی در درک معانی آن کافی است.

نکته پنجم؛ علم، مهم‌ترین ویژگی برای صراط مستقیم

اینکه مزیت اصحاب صراط مستقیم بر سایرین، و همچنین مزیت صراط آنان بر سبیل سایرین، تنها بعلم است، نه عمل، آنان به‌مقام پروردگارشان علمی دارند که دیگران ندارند، و گرنه در سابق هم گفتیم، که در سبیل‌های پائین‌تر صراط مستقیم، اعمال صالح کامل، و بدون نقص نیز هست، پس وقتی برتری اصحاب صراط مستقیم به عمل نبود، باقی نمی‌ماند مگر علم، و اما اینکه آن علم چه علمی و چگونه علمی است؟ انشاء الله در ذیل آیه: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا» (رعد/۱۷) در باره‌اش بحث خواهیم کرد.

در اینجا تنها می‌گوئیم آیه: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ، خُدا کسانی از شما را که ایمان دارند، و کسانی که علم داده شده‌اند، به درجاتی بلند می‌کند» (مجادله/۱۱) و همچنین آیه: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ، کلمه طیب خودش به‌سوی خدا بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد» (فاطر/۱۰) باین مزیت اشعار دارد، چون می‌رساند آنچه خودش به‌سوی خدا بالا می‌رود، کلمه طیب و علم است، و اما عمل صالح، اثرش کمک در بالا رفتن علم است.

۳. معنای «اهدنا الصراط المستقیم» و پاسخ ضمنی به شبهه تحصیل حاصل

در کتاب معانی، از امام صادق (ع) روایت آورده، که در معنای جمله «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرموده: خدایا ما را بلزوم طریقی ارشاد فرما، که به محبت تو، و به بهشت منتهی می‌شود، و از اینکه پیروی هواهای خود کنیم، و در نتیجه هلاک گردیم، جلو می‌گیرد، و نیز نمی‌گذارد آراء خود را اخذ کنیم، و در نتیجه نابود شویم (ابن بابویه، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۳). نیز در معانی از علی (ع) روایت آورده، که در باره آیه نامبرده فرمود: «یعنی خدایا! توفیق خودت را که ما تا کنون به‌وسیله آن تو را اطاعت کردیم، در باره ما ادامه بده، تا در روزگار آینده‌مان نیز هم چنان تو را اطاعت کنیم» (همان). این دو روایت دو وجه مختلف در پاسخ از شبهه تحصیل حاصل را بیان می‌کند، شبهه این بود که شخص نمازگزار، راه مستقیم را یافته، که نماز می‌گذارد، دیگر معنا ندارد در نماز خود از خدا هدایت به‌سوی راه مستقیم را درخواست کند. روایت اولی پاسخ می‌دهد به اینکه: مراتب هدایت در مصداق‌های آن مختلف است، و نمازگزار همه روزه از خدا می‌خواهد از هر مرتبه‌ای که هست به‌مرتبه بالاتر هدایت شود، و روایت دومی پاسخ می‌دهد: که هر چند مراتب آن در مصادیق مختلف است، و لکن از نظر مفهوم یک حقیقت است، و نمازگزار نظری باختلاف مراتب آن ندارد، بلکه تنها نظرش این است که این موهبت را از من سلب مکن، و هم چنان آن را ادامه بده. نیز در معانی از علی (ع) روایت آورده که فرمود: «صراط مستقیم در دنیا آن راهی است که کوتاه‌تر از غلو، و بلندتر از تقصیر، و در مثل فارسی نه شور شود، و نه بی‌نمک باشد، بلکه راه میانه باشد، و در آخرت عبارتست از طریق مؤمنین به‌سوی بهشت» (همان).

۴. اشارات روایی از مراد صراط مستقیم

در کتاب فقیه و در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) روایت آورده‌اند، که فرمود: «صراط مستقیم، امیر المؤمنین (ع) است» (همان، ص ۳۲). در کتاب معانی از امام صادق (ع) روایت آورده، که فرمود: «صراط مستقیم، طریق به‌سوی معرفت خدا است، و این دو صراط است، یکی صراط در دنیا، و یکی در آخرت، اما صراط در دنیا عبارتست از امامی که اطاعتش بر خلق واجب شده، و اما صراط در آخرت، پلی است که بر روی جهنم زده شده، هر کس در دنیا از صراط دنیا به درستی رد شود، یعنی امام خود را بشناسد، و او را اطاعت کند، در آخرت نیز از پل آخرت باسانی می‌گذرد، و کسی که در دنیا امام خود را نشناسد، در آخرت هم قدمش بر پل آخرت میلغزد، و بدرون جهنم سقوط می‌کند» (همان). نیز در کتاب معانی از امام سجاد (ع) روایت آورده که فرمود: «بین خدا، و بین حجت خدا حجابی نیست، و نه خدا از حجت خود در پرده و حجاب است، مائیم ابواب خدا، و مائیم صراط مستقیم، و مائیم مخزن علم او، و مائیم زبان و مترجم‌های وحی او، و مائیم ارکان توحیدش، و مائیم گنجینه اسرارش» (همان، ص ۳۵). از ابن شهر آشوب از تفسیر وکیع بن جراح، از ثوری، از سدی، از اسباط از ابن عباس روایت شده، که در ذیل آیه: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفته: یعنی ای بندگان خدا، بگوئید: خدایا ما را به‌سوی محبت محمد و اهل بیتش (ع) ارشاد فرما (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹ ش، ج ۳، ص ۷۳). در این معانی روایات دیگری نیز هست، و این روایات از باب جری، یعنی تطبیق کلی بر مصداق بارز و روشن آنست، می‌خواهند بفرمایند که مصداق بارز صراط مستقیم، محبت آن حضرات است.

نتیجه گیری

معلوم شد که صراط مستقیم راهی است به سوی خدا، که هر راه دیگری که خلاق به سوی خدا دارند، شعبه های از آنست، و هر طریقی که آدمی را به سوی خدا رهنمایی می کند، بهره های از صراط مستقیم را دارا است، به این معنا که هر راهی و طریقه های که فرض شود، به آن مقدار آدمی را به سوی خدا و حق رهنمایی می کند، که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه به مقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر به سوی خدا می کشاند، و اگر بیشتر داشته باشد، بیشتر می کشاند، و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را به سوی خدا هدایت می کند، و می رساند، و به همین جهت خدای تعالی نام آن را صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط به معنای راه روشن است، زیرا از ماده «ص ر ط» گرفته شده، که به معنای بلعیدن است، و راه روشن کانه رهرو خود را بلعیده، و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی تواند این سو و آن سو منحرف شود، و نیز نمی گذارد که از شکمش بیرون شود. کلمه (مستقیم) هم به معنای هر چیزی است که بخواهد روی پای خود بایستد، و بتواند بدون اینکه به چیزی تکیه کند بر کنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد، مانند انسان ایستاده ای که بر امور خود مسلط است، در نتیجه برگشت معنای مستقیم بچیزی است که وضعش تغییر و تخلف پذیر نباشد، حال که معنای صراط آن شد، و معنای مستقیم این، پس صراط مستقیم عبارت می شود از صراطی که در هدایت مردم و رساندنشان به سوی غایت و مقصدشان، تخلف نکند، و صد در صد این اثر خود را به بخشد.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۰۳ ق)، معانی الأخبار، محقق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، (۱۳۷۹ ق)، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم: علامه.
- آل رسول، سوسن و فهمیمه صادقی قهرودی، (۱۳۹۱ ش)، قرآن کریم و پژوهش های قرآنی: طلب هدایت به صراط مستقیم، مجله قرآنی کوثر، شماره ۴۴.
- حاجی بابایی، حمیدرضا، (۱۳۹۴ ش)، نقش تربیتی صراط مستقیم در قرآن و حدیث، مجله پژوهشنامه اخلاق، شماره ۲۹.
- شهیدی، سیدمهدی، (۱۳۸۳ ش)، حوزه معنایی صراط مستقیم در بیان قرآن کریم، مجله پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۱۵.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۷۴ ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.